

حکایت پسر بی شعور و کانال چهل وپنج هزار تومان

در روزگاران قدیم (حوالی صفاریان، نرسیده به سامانیان) شخص تاجری که دارای املاک بسیار (شامل خانه، ویلا در شمال، دودهنه مغازه در بازار بزرگ تهران و سه دانگ از یک پاساژ در ایران زمین) و اموال فراوان (شامل خیلی پول) بود، درگذشت و دارایی اش به تنها پسرش رسید که پسر بی شعور، شاعر مسلک، لاا با لی، گیاه خوار و به کلی فاقد عقل معاش بود. دیری نگذشت که پسر در اثر بی شعوری، شاعرمسلکی، لالایی گری، گیاه خواری و فقدان عقل معاش، میراث پدر را (که شامل همه چیزهایی بود که در بالا آمد) به خاک فنا داد و از همه آن اموال و املاک و مستغلات، تنها یک کاپشن خارجی برند (نشان) که بر تن داشت، برایش ماند. روزی پسر بی شعور شاعرمسلک لاا بالی میراث برپاده در حالی که کاپشنش را بر تن کرده بود و در خیابان های شهر می گشت و به اطراف نگاه می کرد که شعرهای فاقد وزن و قافیه می سرود و باد هوا می خورد، در گوشه ای از خیابان به گلی برخورد کرد که پیش از بهار رویده بود. از آنجا که ضرب المثل «با یک گل بهار نمی شود، هنوز به افواه راه نیافته بود، پسر بی شعور تصور کرد با یک گل بهار شده است.

در نتیجه با خود گفت: حالا دیگر باد بهاری خواهد وزید و علاوه بر آنکه آلودگی ها را با خود خواهد برد. هوا را نیز گرم خواهد کرد و من دیگر به این کاپشن نیازی نخواهم داشت. پس کاپشنش را از تن درآورد و برای فروش دست گرفت. یکی از مغازه داران منوچهری که جنس شناس بود، کاپشن را در دست پسر بی شعور دید و گفت: پسر بی شعور! این کاپشن را از کجا آوردی؟ پسر بی شعور گفت: من شش روز پیش از آنجا که کاپشنش را فروختی، قیمت دلار نسبت به تومان شده و معلوم هم نیست کی خارج شود. این کاپشن الان شش میلیون تومان قیمت دارد. داری بده، کاپشن را بخر.

پسر بی شعور گفت: ندارم. مغازه دار گفت: پس به مدت شش روز به عنوان پادو در مغازه من کار کن. پسر بی شعور گفت: نمی شه پنج روز؟ مغازه دار گفت: باشه. بدین ترتیب پسر بی شعور بدون نتیجه خاصی شش روز نزد مغازه دار پادویی کرد و دلار نیز از کانال چهل و پنج هزار تومان خارج نشد.

آب درمانی در «شاهان گرماب»



این روزهای سرد زمستانی، که در گستره شهر خیری هم از برف و برف بازی نیست، می توان شال و کلاه کرد و رفت جایی که طعم گرما را چشید. پیشنهاد این هفته ما چشمه آبگرم «شاهان گرماب» است که مرداد امسال تعطیل شده بود و دوباره بازگشایی شده و میزبان گردشگران است.

این چشمه در ۱۳۰ کیلومتری جنوب شرقی مشهد و در همجواری «سفید سنگ» از توابع فریمان است. جالب است بدانید آبگرم این چشمه تنها آبگرم معدنی قابل شرب در ایران است که دارای خاصیت بی نظیر درمانی است. همچنین آبگرم «شاهان گرماب»، ۴۸ درجه سانتی گراد حرارت دارد و در سال های مختلف خشک سالی یا سال های پر بارش، میزان آب آن که از دل کوه می جوشد کم یا زیاد نمی شود.



درجه حرارت هوا	۴۸٪	رطوبت هوا	۶°	۷°	۶°
صبح	۱	ظهر	۹	شب	۶
عصر	۳	صبح	۱	ظهر	۹
عصر	۳	صبح	۱	ظهر	۹
عصر	۳	صبح	۱	ظهر	۹
عصر	۳	صبح	۱	ظهر	۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر: ۱۱:۴۴:۰۱
غروب آفتاب: ۱۶:۵۰:۵۶
اذان صبح فردا: ۰۵:۰۹:۰۶
طلوع آفتاب فردا: ۰۵:۳۶:۲۸

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۰:۱۶

اول شخص

مردی از اقلیم خرد

یادی از مجتبی مینوی هم زمان با سالروز درگذشتش



روزنامه نگار
مجتبی مینوی

روز هفدهم بهمن ماه سال ۱۳۸۲ خورشیدی در تهران، در خانواده ای روحانی و اهل علم، کودکی متولد شد که نامش را «مجتبی» گذاشتند. پدر و مادر مجتبی، دختر عمو و پسر عمو و نوه های ملا محمد جعفر شریعتمدار، روحانی مشهور تهران، بودند. چون مجتبی به سه سالگی رسید پدرش که در این زمان بیش از ۲۲ سال نداشت برای تحصیل علوم دینی عازم عتبات عالیات و سامرا شد تا در محضر میرزا محمد تقی شیرازی به تکمیل علوم بپردازد. از همان روزهای نخست کودکی علم آموزی را زیر نظر پدر آغاز کرد.

مجتبی ۹ ساله بود که پدرش از سوی میرزا به درجه اجتهاد نایل آمد و به تهران بازگشت. دوره متوسطه را در دارالفنون طی کرد. از همین ایام عاشق کتاب بود، اما وضع مالی خانواده چندان رضایت بخش نبود که او بتواند کتاب های مورد علاقه اش را خریداری کند.

فاصله مدرسه و خانه نسبتاً زیاد بود و مجتبی ناچار در مدرسه می ماند. برای پول ناهار روزی یک قران که در آن زمان برای یک وعده غذا کافی بود از پدر می گرفت، ولی این پول را صرف خوردن غذای خود کرد بلکه روزانه یک نان خانگی با خود به مدرسه می برد و روزی یک قران را برای خرید کتاب جمع می کرد.

اوایل سال ۱۲۹۹ خورشیدی پدرش به سمت ریاست عدلیه گیلان منصوب شد و از مجتبی خواست که ترک تحصیل گوید و با وجود صغر سن برای کمک به معاش خانواده به سمت منشی عدلیه همراه او به گیلان برود.

این اوقات میرزا کوچک خان در گیلان نهضت جنگل را تشکیل داده بود، مجتبی دور از چشم پدر به این نهضت پیوست و در جرگه جوانان نام نویسی کرد، هر چند که پس از شهادت کوچک جنگلی او نیز به کلی فعالیت های سیاسی را کنار گذاشت.

حالا دیگر مجتبی جوانی بود نوزده ساله که خیلی بیش از سن خود می دانست. در مجلات ادبی آن زمان مقاله می نوشت. او با بسیاری از استادان مسلم آن زمان مانند عباس اقبال، علی اکبر دهخدا، نصرالله فلسفی، سید حسن تقی زاده آشنایی به هم زده بود و همگی

شوخی

بی شوخی

وقتی پیام رسان ها، جان را به لب می رسانند!



روزنامه نگار
مجتبی مینوی

وزیر ارتباطات گفته است اگر به کندی در نرم افزارهای داخلی برخوردید، با شماره ۱۹۵ تماس بگیرید. ما هم برای اینکه این کندی را به تندی برسانیم، با شماره ۱۹۵ تماس گرفتیم:

شما نفر هفتصد و هفتاد و هفتم در صف انتظار هستید، چنانچه حوصله دارید صبر کنید، عدد یک و اگر خیلی صبر هستید خدانگهدار.

اگر پیامی که می خواهید در پیام رسان ارسال کنید، پیام خیلی مهم و واجبی است و حتما باید به اطلاع فرد مورد نظر برسد، عدد یک را شماره گیری کنید و اگر پیامتان آن قدرها هم مهم نیست، خدانگهدار.

چکامه

این کهنه رباط را که عالم نام است..... آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمی است که وامانده صد جمشید است..... گوری است که خوابگه صد بهرام است



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میهن شهید
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمایان: ۳۷۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۴۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹



ميثاقنامه اخلاق حرفه‌ای

کوچه

تیرهای مشقی پارلمان اروپا!

داعی‌های تنها در کوچه‌های اروپا رقم می‌زدند. آن‌هم با تفنگ‌هایی که شماره سریال آمریکایی و اروپایی دارد. سلاح‌هایی که خشاب‌هایش در اروپا پر شده است. ایران جوانمردی کرد در برابر ناجوانمردی ادامه‌دار اروپایی‌ها. همان‌ها که تروریسم را تولید و تروریست‌ها را تربیت و تجهیز کردند و به جان خاورمیانه انداختند. حالا هم با تروریسم رسانه‌ای محور

مبارزه با تروریسم را هدف گرفته‌اند. به دزدی می‌مانند که فریاد آی دزد! از همه بلندتر است. جز این تعبیری نمی‌شود یافت برای عربده‌صندلی‌نشینان پارلمان اروپا. مثلاً قانون‌گذارند، اما نمی‌دانند که به لحاظ حقوقی نمی‌توانند بی‌سند، چیزی را قانون کنند! خودشان هم باید بدانند و کسانی که به آنان دل‌خوشند نیز بفهمند که با تیر مشقی نمی‌توان به هدف رسید. آن‌هم وقتی مدافعان، هوشیارند، البته اگر محکمه‌ای باشد باید یقه تک‌به‌تکشان را بگیرد که علاوه بر تولید تروریسم کور، خود در شمار تروریست‌های هوشمند هستند. ما خود کم زخم بر نداشته ایم از دندان‌های زهرآگیشان. زهر ترور غیررسمی‌شان را بیشتر با خون‌های آلوده تجربه کرده‌ایم و هم با تحریم دارو که ترور زندگی است. سر تا پایشان را تروریسم گرفته است. باز دیگران را به این بیماری که خود گرفتارند می‌خوانند. توقیفی نیست از ناجوانمردان، ما اما همچنان پرچمدار فتوت خواهیم ماند. تروریسم را خواهیم کوبید، حتی اگر بهره‌اش را اروپایی‌ها ببرند.

روایت روز

سرمایه‌های غبارگرفته!

است. چوپانانی که در خلوت خود با خدا و طبیعت سوزسروده‌هایی را نجوا می‌کنند تا حال و روز خود را نشان دهند. نمونه‌مشهور آن همان داستان «موسی و شیاب» مولاناست که چوپان در حال خوش خود می‌گفت: ای فدای تو همه بزهای من/ ای به یادت هیهی و هیهای من- خواندن دوبیتی‌های باباطاهر و فایز یا دوبیتی‌های محلی که سینه به سینه نقل شده بود، زبان حال این مردم بود

و کمابیش هست. ازاین‌رو، آوا و نوا و خنیا و موسیقی ایرانی بازتابی از آیین‌ها، باورها و شیوه زندگی، اندیشه و پیشینه مردم این سرزمین کهن است. این نواها و آواهای ایرانی چه آن‌ها که در دورترین روستاها زمزمه می‌شود و چه آن‌هایی که در رزم و بزم و مناسبت‌ها و آیین‌ها و مراسم خوانده و شنیده می‌شود، سرمایه‌های فرهنگی و هنری و تاریخی ماست که قدر نمی‌دانیم و به دلیل نگاه نامهربانانه بخش عظیمی از این سرمایه‌ها رو به فراموشی است! این چند سطر فقط برای یادآوری روز «آواها و نواهای ایرانی» بود، همین.



بازار «هنر دست»، فروشان!

بازار فرش مشهد این روزها جانی دوباره گرفته، حجره‌های رنگارنگ فرش‌هایی که هنر دست هزاران قالی‌باف را خطه‌های گوناگون است، حالا بازسازی شده، آدم‌رامی‌برد به دوره شاهرخ تیموری و گوپی در تونل زمان گرمی‌کنی، نقش گل‌های قالی‌رامی‌گیری و رچ به رچ می‌بافی و می‌رسی به طاق‌های گنبدی شکش.



عکس روز